

نقد نظریه های

غرب - محوردر

توسعه سیاسی

حجت‌الله ایوبی^۱

مقدمه

از دهه شصت به بعد و با تشکیل دولتهای نوینی که از یوق استعمار رهایی یافته بودند مسأله توسعه سیاسی و نحوه برخورد با الگوهای توسعه غربی توجه بسیاری از محققان را به خود جلب کرد. در این میان به سرعت دو دیدگاه مختلف و متضاد در مقابل هم صف آراستند؛ دیدگاهی که براین عقیده بود که مفاهیم و الگوهای نظری غربی زائیده تمدن غربی است و ریشه در تاریخ این جوامع دارد و به هیچ روی نمی‌توان آنها را در خصوص جوامع آسیایی و آفریقایی که به کلی با این جوامع متفاوتند به کار بست. از این دیدگاه جوامع غیرغربی با مشکلاتی روبرو هستند که جوامع غربی از آنها به کلی بیگانه می‌باشند. این مسائل و مشکلات هرچند که به ظاهر مشابهت‌هایی با مسائل جوامع غربی مؤلف با تأکید بر این نکته محوری که توسعه مقوله‌ای است که باید در قالب بومی صورت پذیرد، به ارزیابی انتقادی الگوی غربی از توسعه پرداخته است. در این باره ضمن بررسی ریشه‌های غرب محوری در طراحی تئوریهای توسعه، به بیان محدودیت‌های این نظریات پرداخته است. نادیده گرفتن ممیزات فرهنگی و عدم توجه به تجربه تاریخی متفاوت هر کشور دو ایراد اصلی مؤلف به دیدگاه غرب محور هستند که در نهایت او را به آنجا رهنمون می‌شود تا ادعا کند که به جای توسعه باید از انواع مختلف توسعه و به جای دموکراسی باید از انواع مختلف دموکراسی سخن گفت و ما یک مدل واحد از توسعه نداریم.

۱- دکتر حجت‌الله ایوبی رئیس دانشکده علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)

بر این اساس طراحی مدل توسعه کار بسیار مهم و خطیری است که باید توجه به شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی هر کشور به طور مستقل صورت پذیرد تا یک الگوی بومی از توسعه حاصل آید. در این میان نظریات طرح شده به وسیله نظریه پردازان غیربومی، تا آنجا که در انتقال تجارب بشری مؤثرند، مورد استفاده قرار می گیرند و به هیچ وجه در حکم نسخه نهایی برای ما نمی باشند.

داشته باشند ولی در اساس و بنیان با آنها متفاوتند، از این رو به کارگیری مفاهیم و چاره جوییهای غربیان برای دیگر جوامع از این دیدگاه ناسودمند و نکوهیده است. در این صورت بسیاری از مفاهیم و الگوهای غربی که از ارکان و پایه های برخی از علوم، به ویژه دانش سیاسی است تنها در جوامع غربی کاربرد داشته و از اطلاق و عمومیت خواهند افتاد. معنای دیگر این سخن این است که پایه ها و بنیادهای علم سیاست سست و لرزان شده و سیاست چیزی جز مجموعه ای از مفاهیم تعمیم نیافتنی و منحصر به جوامع غربی نخواهد بود.

در مقابل مکتب دیگری که به توسعه گرا شهرت یافته است، اختلاف بنیادین میان جوامع را منکر است. از این دیدگاه تکامل جوامع بشری به سان تکامل انسانهاست و از مسیری یگانه می گذرد. همان گونه که همه انسانها به ناچار مراحل مختلف نوزادی، کودکی، نوجوانی، جوانی و پیری را پشت سر می گذارند، جوامع نیز مسیر و خط واحدی را در راه تکامل خود دارا هستند و همه جوامع ناگزیر به عبور از گذرگاههای یکسانی می باشند. این نظریه که در دهه ۱۹۶۰ طرفداران فراوانی داشت امروزه به شدت مورد انتقاد است و واقعیتهای تاریخی نیز خلاف آن را در عمل نشان داده است. در این مقاله برآنیم تا به نقد و بررسی نظریه های غرب محور در توسعه سیاسی پردازیم و درصدد آزمون این فرضیه هستیم که جوامع مختلف راههای خاص خود را برای توسعه و نوگرایی دارند و تعمیم بی چون و چرای الگوهای توسعه غربی در نظر و در عمل با مشکل جدی مواجه است.

الف - ریشه های غرب محوری در توسعه سیاسی

شاید بتوان هربرت اسپنسر را در زمره نخستین کسانی دانست که خطی بودن توسعه و تکامل جوامع بشری را با صراحت بیان کرد. اسپنسر بر این عقیده بود که همان گونه که یاخته ها در جریان تکامل خود از بساطت و سادگی به سمت تنوع ساختاری سوق می یابند و تکثیر یاخته ها موجب پیچیدگی هرچه بیشتر آنها می شود جوامع انسانی نیز از سادگی و بساطت اولیه عبور کرده و به تدریج راه تنوع و پیچیدگی را در پیش گرفتند، به گونه ای که اندک اندک ساختارهای مختلف در جوامع پدید آمد و بر گونه گونی و پیچیدگی جوامع بشری روزبه روز افزوده شد. اسپنسر مسیر واحدی را برای تکامل و توسعه قائل است و جوامع غربی را در این جهت قافله سالار تمدن بشری می داند.

آنچه که اهمیت دارد توجه به این نکته است که از این دیدگاه همه جوامع در مسیر تکامل خود از قواعد و قوانین یکسانی پیروی می‌کنند. آگوست کنت نیز با بیان مراحل سه‌گانه تکامل جوامع، غرب را پیش‌کسوت تمدن‌ها دانسته و بر این عقیده است که همه تمدن‌ها در مسیر تکامل خود به سوی تمدن غرب در حرکتند و غرب تعیین‌کننده سمت و سوی توسعه و تکامل جوامع بشری می‌باشد.

بدین ترتیب به تدریج نظریات غرب محور در تکامل و توسعه جوامع شکل گرفت و این نظریه در میان عالمان علم سیاست نیز طرفداران فراوانی پیدا کرد. توسعه‌گرایان از جمله محققانی هستند که با چنین رویکردی به دستاوردهای تمدن غربی می‌نگرند و آنها را جهان شمول و قابل تعمیم به کلیه جوامع بشری می‌دانند. از این دیدگاه جهان سوم امروز در وضعیت دیروز جوامع غربی به سر می‌برند و از همان عقبه‌ها و گردنه‌هایی عبور خواهند کرد که غربیان قبلاً از آنها به سلامت جسته‌اند.

چنین دیدگاهی شالوده تفکر و رویکرد توسعه‌گرایان را تشکیل می‌دهد. بسیاری از محققان بنام توسعه سیاسی با اعتقاد به چنین فرضیه‌ای در مطالعات خود کوشیده‌اند عوامل و نشانه‌های توسعه سیاسی را بیابند تا بتوانند دلیل توسعه‌یافتگی جوامع غیرغربی را از این طریق توضیح دهند و در عین حال جایگاه کشورهای مختلف را بر نردبان توسعه‌یافتگی تعیین کنند. در این باره رابرت دال (۱) میزان درآمد سرانه را از شروط توسعه سیاسی دانسته و در تحقیقات خود به مقایسه میزان توسعه کشورهای مختلف از این نظر می‌پردازد و درجه توسعه‌یافتگی کشورها را بر این اساس می‌سنجد. وی حداقل درآمد سرانه را برای توسعه سیاسی بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ دلار تخمین می‌زند. شمار دیگری از پژوهشگران کوشیده‌اند میان خشونت و درآمد سرانه ارتباط برقرار سازند. هبیس در زمره کسانی است که معتقد است با بهبود وضعیت اقتصادی از میزان خشونت کاسته می‌شود و راه برای رقابت‌های مسالمت‌آمیز که از شروط اصلی توسعه سیاسی است باز می‌گردد. (۲)

از دیدگاه داتچ ملاک توسعه‌یافتگی میزان تحرک اجتماعی است. وی در اثر معروف خود تحت عنوان ملی‌گرایی و ارتباطات اجتماعی درصدد اثبات این فرضیه است که شرط نخست توسعه سیاسی وجود مرکز سیاسی قدرتمند می‌باشد. (۳)

از دیدگاه او لازم است همه گروههای اجتماعی تعلق و وابستگی به دولت را مقدم بر همه وابستگیها و تعلقهای قومی، قبیله‌ای و یا نژادی و امثال آن بدانند. بدین ترتیب گروههای مختلف اجتماعی در ارتباط مستقیم با دولت قرار خواهند گرفت و به تدریج برای سهم شدن در قدرت مهیا خواهند شد و تحرک اجتماعی و رقابت برای کسب قدرت آغاز خواهد گردید.

لرنر (۴) نیز با الهام از اندیشه‌های داتچ تنها راه توسعه جوامع و ملاکهای عینی توسعه‌یافتگی سیاسی را بیان کرده است. از دیدگاه او رهایی از سنتهای کهن و روی آوردن به شهرها و از میان برداشتن پیوندهای سنتی و دینی شرط توسعه سیاسی می‌باشد. وی رهایی فرد را از گروههای نخستین اجتماعی و ایجاد پیوندهای جدید بر محور منفعت را لازمه تحرک اجتماعی و توسعه می‌داند و معتقد است چنین جامعه‌ای به سوی فردی شدن روابط اجتماعی سوق خواهد یافت و با افزایش درصد شهرنشینان و نشر اطلاعات و اخبار بر میزان تحرک اجتماعی افزوده شده و توسعه سیاسی تحقق خواهد یافت.

محققان دیگری نظیر گابریل آلموند (۵) یا لوسین پای (۶) تکامل و توسعه جوامع را در گرو میزان تنوع ساختاری سیاست و درجه پیشرفت سکولاریسم در یک جامعه می‌دانند و می‌کوشند با استفاده از این متغیرها نابرابری توسعه جوامع مختلف را توضیح دهند. این دیدگاه که به کارکردگرا شهرت یافته است تأکیدی عمده، بر مفهوم نقش و کارکرد دارد و جامعه را عبارت از مجموعه‌ای از عناصر به هم پیوسته می‌داند که تغییر در هر یک از عناصر آن می‌تواند موجب تغییر در دیگر عناصر و نهایتاً در مجموع نظام گردد. آلموند و پاول با چنین رویکردی به طراحی فرضیه خود درخصوص توسعه سیاسی پرداخته‌اند. این دو نویسنده در کتاب مهم و معروف خود تحت عنوان سیاست تطبیقی درصدد اثبات این فرضیه‌اند که همه جوامع اعم از توسعه‌یافته و یا درحال توسعه دارای مشترکات فراوانی هستند. آلموند و پاول نتیجه می‌گیرند که جوامع سنتی و توسعه‌نیافته در مراحل جنینی و ابتدایی جوامع صنعتی به سر می‌برند. چرا که همه این جوامع دارای ساختار سیاسی هستند، ساختارهایی که در مجموع به ایفای کارکرد و یا نقش مشابه می‌پردازند و باید گفت که همه این ساختارها چند نقشی هستند. حاصل آن که جوامع مختلف در اصول مشترک می‌باشند و تفاوت آنها در میزان تنوع ساختاری و درجه تخصصی شدن آنهاست.

در کشورهای که همه نقشها را یک ساختار سیاسی برعهده دارد توسعه نیافته تلقی می‌شوند و جوامعی که از تنوع ساختاری فراوان بهره‌مندند و کارکردهای سیاسی را نهادها و ساختارهای متنوع و تخصصی برعهده دارند، در ردیف جوامع توسعه یافته جای می‌گیرند. مشخصه بارز این جوامع، تقسیم کار و به‌ویژه حاکمیت فرهنگ لادینی یا سکولاریسم می‌باشد.

لوسین پای نیز معتقد است، راه توسعه یکی است و همه جوامع را می‌توان بر خط واحدی از توسعه سیاسی قرار داده و مقایسه کرد. از دیدگاه او مفهوم بحران می‌تواند توسعه را در جوامع مختلف توضیح دهد. وی لازمه توسعه را حل بحرانهایی می‌داند که همه جوامع ناگزیر به عبور از آنها می‌باشند. این بحرانها عبارتند از بحران هویت، بحران مشروعیت، بحران نفوذ، بحران مشارکت، بحران همبستگی و بحران توزیع. همه جوامع در مسیر توسعه خود باین بحرانها دست به گریبان خواهند بود و عبور از هر یک از این بحرانها نشان‌دهنده درجه توسعه یافتگی آن جامعه خواهد بود.

کوتاه سخن آن‌که مکتب توسعه‌گرا می‌کوشد با عرضه مفاهیم جهان شمول و قابل تعمیم ملاک‌هایی عینی برای توسعه یافتگی به دست دهد. از این دیدگاه توسعه نابرابر و میزان این نابرابری قابل اندازه‌گیری است چرا که راه توسعه و پیشرفت یکی است. بدین ترتیب باید کوشید موانع تحقق توسعه یافتگی را در جوامع مختلف از میان برداشت. از این منظر مفاهیم و دستاوردهای تمدن غربی که در مسیر تکاملی گوی سبقت را از دیگر جوامع ربوده‌اند جهان شمول و قابل تعمیم به همه جوامع بشری می‌باشند. اختلاف میان جوامع بشری اختلاف درجه و فاز است و همه کشورها را می‌توان بر نردبانی از ترقی به شمار آورد. برخی پیشتازند و صدرنشین و برخی دیگر بر پله‌های پایین‌تر جای گرفته‌اند و در انتظار صعود می‌باشند.

نظریه سیستمها نیز با چنین رویکردی می‌کوشد شیوه یگانه و جهان شمولی را برای تحلیل نظامهای سیاسی در جوامع مختلف عرضه کند. تحلیل سیستمی که در درجه نخست ساخته و پرداخته زیست‌شناسان است پاسخی است به جزئی‌نگری در علوم و تلاشی برای وحدت دوباره علوم و تحقق رویای دیرینه آگوست کنت. این نظریه به سرعت وارد علوم اجتماعی شد و مورد استقبال محققان این علوم قرار گرفت. پارسونز و دیوید استون با استفاده از نظریه عمومی سیستمها به تحلیل نظامهای سیاسی پرداختند.

از این نظر برای تحلیل پدیده‌های سیاسی می‌باید مجموعه تعامل میان اجزاء یک سیستم با یکدیگر و تعامل سیستم با دیگر سیستمها را در نظر گرفت. از جمله پیش‌فرضهای نظریه سیستمها به دست دادن تعریفی مطلق و جهان‌شمول از سیستمها و به‌ویژه سیستم سیاسی می‌باشد. از این منظر همه سیستمها از قوانین یکسانی پیروی می‌کند و دارای خصوصیات همگونی هستند. سیاست از دیدگاه استون عبارت است از توزیع مقتدرانه ارزشها. استون معتقد است همه سیستمهای سیاسی دارای این ویژگی می‌باشند و این تعریف از سیاست تعریفی فرافرهنگی است و در مورد همه جوامع صدق می‌نماید. بدین ترتیب سیاست در همه جوامع تعریفی یکسان می‌یابد و تأثیر عنصر زمان و مکان به کلی نادیده انگاشته می‌شود.

مشکل دیگر نظریه سیستمها نادیده گرفتن عنصر تاریخ است. استون تعریفی فراتاریخی از سیاست عرضه می‌کند و از این نکته غافل است که سیاست به این معنای خاص در مقطع خاصی از تاریخ در غرب ظهور یافته است. وی بدون در نظر گرفتن شرایط خاص تجلی سیاست به این معنا، می‌کوشد مفهومی جهان‌شمول و فراگیر از آن عرضه دهد. به عبارتی دیگر نظریه سیستمی استون و تعریف که او از نظام سیاسی ناظر به دولت - ملت‌های اروپایی است و مفاهیم اساسی نظریه وی یعنی، ورودی، خروجی و بازخور برخاسته از واقعیت دولتهای رفاه در غرب می‌باشد. استون می‌کوشد این واقعیت خاص را که ریشه در تاریخ و فرهنگ جامعه‌ای ویژه دارد به تمام تاریخ و به همه جوامع سرایت دهد. این نظریه مبتنی بر پیش‌فرضهایی است که وجود آنها در کلیه جوامع مفروض گرفته شده است. از جمله این مفروضات وجود دو حوزه عمومی و خصوصی در کلیه جوامع، رفتار یکسان عوامل اجتماعی در ابراز تقاضاها و اعلام نارضایتیها و پاسخ‌گویی نظام به این خواسته‌ها می‌باشد.

از دیگر انتقادهایی که به این نظریه شده است این است که در این تحلیلها، بحرانهای خاص جوامع مختلف در نظر گرفته نمی‌شود. برتراند بدیع در کتاب سیاست تطبیقی خود ضمن اشاره به این نکته تأکید می‌کند که بحران جانشینی در بسیاری از کشورهای این دسته از تحلیلها متغیرهای مردم‌شناسانه در تحلیل و بررسی تمدنها غافل است و توسعه‌گرایان در مطالعات خود به نقش سنتهای مختلف حاکم بر جوامع و ارتباط آنها با نوگرایی بی‌توجه‌اند. از دیگر نتایج این رویکرد لزوم همکاری میان جوامع غربی و جوامع توسعه‌نیافته است.

در مجموع چنان که آمد این محققان الگوی دموکراسی لیبرال را جهان شمول دانسته و سرنوشت محتوم همه جوامع می‌دانند؛ اعتقاد بر این است که با کمکهای اقتصادی و نفوذ فرهنگی می‌باید راه را برای حاکمیت الگوهای غربی توسعه گشود. کمک به توسعه اقتصادی جوامع در حال توسعه می‌تواند با از میان برداشتن موانع توسعه‌یافتگی راه را برای حاکمیت دموکراسی لیبرال هموار سازد.

ب - محدودیتهای نظریه غرب - محور در توسعه سیاسی

نظریه‌های غربی محور که در دهه‌های شصت و هفتاد بی‌رقیب و بی‌هماورد به نظر می‌رسید در عمل با مشکلاتی جدی روبرو گردیده است. بر این مکتب که همچنان طرفداران پروپاقرصی نیز دارد از جهات مختلف انتقاد وارد شده است که به برخی از آنها اشاره می‌رود.

۱- نادیده گرفتن تمایزات فرهنگی

نظریه‌های غرب محور مبتنی بر دو پیش‌فرضند. این دو پیش‌فرض عبارتند از جهان‌شمولی مفاهیم غربی توسعه و جهان‌شمولی راه و روش توسعه و تکامل جوامع. نتیجه مهم این پیش‌فرض این است که از تأثیر فرهنگ بر شکل‌دهی سامان سیاسی در جوامع مختلف غفلت می‌ورزد و فرهنگ را فاقد هرگونه جایگاهی برای تحلیل می‌داند. از این نظرگاه دستاوردهای تمدن غربی فرافرهنگی قلمداد شده و مقید به زمان و مکان خاصی نیست. این محققان می‌کوشند با الهام از نظریات ماکس وبر ضمن عرضه الگوهای آرمانی که تعیین‌کننده سمت و سوی تکامل جوامع مختلف است، میزان فاصله جوامع را با آن بسنجید. در مقام مثال برای بوروکراسی که یکی از محصولات توسعه و تکامل جوامع بشری است نمونه‌ای آرمانی ترسیم می‌کنند و ضمن جهان‌شمول دانستن آن دوری و نزدیکی جوامع مختلف را به این نمونه آرمانی به بحث و بررسی می‌کشند. از این منظر همه جوامع به سمت یک نوع بوروکراسی در حرکتند و اختلاف و تفاوت میان جوامع، شکلی و غیرماهوی می‌باشد. باید گفت که تقلید بی‌چون و چرا از غرب نسخه اصلی است که این محققان برای جوامع مختلف می‌پیچند، چنان که کشورهای آفریقایی پس از استقلال به سرعت پایه‌های نهادهای غربی را در جوامع خود پی‌ریختند و به این توصیه به خوبی عمل کردند. اما دیری نپایید که واقعیتهای این جوامع، بی‌اساسی این رویکرد را نمایاند.

نهادهای تقلیدی از غرب که هیچ گونه تناسبی با فرهنگ و ساختارهای سیاسی - اجتماعی و تاریخ این جوامع نداشتند نه تنها ثبات سیاسی را برای این کشورها به ارمغان نیاوردند بلکه خود عامل ستیزه‌ها و جنبشهای خشونت‌باری در این جوامع گردیدند. مبارزه‌طلبیها و ستیزه‌های سیاسی در این جوامع ماهیتا با ستیزه‌های موجود در جوامع غربی متفاوت است و ویژگیهای مخصوص به خود را دارد.

واقعتهای جوامع غربی برخی از پژوهشگران را واداشت که در تحلیلهای خود عنصر فرهنگ را مدخلیت دهند و تلاش کنند تنوع و اختلافات را با عنصر فرهنگ توضیح دهند. (۷)

در زندگی اجتماعی علایم و نشانه‌هایی لازم است که جهت را به عوامل اجتماعی نشان دهد. همان‌گونه که ناخدای کشتی را قطب‌نما و نقشه‌ای لازم است تا جهت‌یابی کند و به بیراهه نرود و همان‌طور که رانندگی بدون علایم راهنمایی میسر نیست در تعاملهای اجتماعی هم نشانه‌ها و علایمی لازم است تا رفتار انسانها را معنابخشد و بر این علایم توافقی لازم است که این معانی برای دیگران قابل فهم گردد.

در محاورات روزانه و عادی ما پیوسته علایم و نشانه‌های مختلف را در سخن و اشارات و رفتار خود به‌کار می‌بریم و مخاطبین ما بدون هیچ گونه مشکل خاصی مقصود ما را درمی‌یابند، بدون این‌که سخن یا رفتار ما برای آنها تعجب برانگیز باشد. اهمیت این رموز و نشانه‌ها در صورتی ظاهر می‌شود که مخاطب بخواهد از علایم غیرمتعارف بهره برد که قطعا تعجب‌برانگیز خواهد بود. به عبارت دیگر روابط اجتماعی در بستری از علایم و نشانه‌های مأنوس و قابل فهم صورت می‌پذیرد و این فضای مأنوس و آشناست که تفاهم و تعامل را امکان‌پذیر می‌سازد. از این فضای حاکم بر روابط انسانها می‌توان به فرهنگ تعبیر کرد. در این میان ایوشومیل در اهمیت آن می‌گوید: فرهنگ به ما احساس آشنایی و مشارکت می‌بخشد و ناآشنا را به آشنا مبدل می‌سازد. (۸) با ورود به گروه خاصی و در پی آشنایی با تعابیر، اصطلاحات و فرهنگ آن گروه از حالت غربت و ناآشنایی درمی‌آییم و با آن جماعت انس و الفت گرفته و هم‌رنگ آنها می‌شویم. پیش از آشنایی با فرهنگ جمع، هر آن ممکن است حرکتی از فرد تازه به جمع پیوسته ظاهر شود که برای دیگران تعجب‌آور و حتی مضحک جلوه نماید. درپناه آشنایی به فرهنگ است که تعامل اجتماعی امکان‌پذیر و الفت و آشنایی میسر می‌شود.

در دنیای سیاست از مجموعه معانی سیاسی، فرهنگی ایجاد می‌شود که آن را فرهنگ سیاسی می‌نامیم. فرهنگ سیاسی بستری است که در آن پیکارهای سیاسی، رقابتها و اقدامات سیاسی نظیر انتخابات و امثال آن صورت می‌پذیرد. باتوجه به پیچیدگی دنیای سیاست، فرهنگ سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است چرا که بسیاری از سوءبرداشتها و عدم تفاهمها می‌تواند ناشی از درک نادرست از فرهنگ سیاسی حاکم بر یک کشور باشد. با چنین برداشتی از فرهنگ، شماری از پژوهشگران برای نشان‌دادن تنوع راههای توسعه به فرهنگ روی آورده‌اند. باید گفت که تحلیلهای فرهنگی ریشه در نیمه دوم قرن نوزدهم دارند و خاستگاه اصلی این گونه تحلیلهای کشورهای آنگلو ساکسن است و در درجه نخست ساخته و پرداخته مردم‌شناسان می‌باشد.

در تعریف هنجاری از فرهنگ گفته می‌شود که فرهنگ عبارت است از مجموعه ارزشهایی که میان همه اعضای یک جامعه مشترک باشد. (۹) این تعریف اگرچه با واقعیت جوامع سنتی تا حد زیادی مطابقت دارد ولی بازگوکننده واقعتهای جوامع صنعتی نمی‌تواند بود چرا که در این جوامع پیوسته شاهد نوآوری و دگرگونیهای پیاپی هستیم و ارزشهای مشترک و پایدار در معرض تحول دائمی می‌باشند.

رفتارگرایان فرهنگ را شیوه‌ای از رفتار می‌دانند که مورد پذیرش همه و یا دست کم بخش عظیمی از مردم می‌باشد. رفتارگرایان با استفاده از نظر سنجی می‌کوشند رفتارهای متداول یک جامعه را به استقراء درآورند. آلموند و وربا (۱۰) در زمره محققانی هستند که با چنین برداشتی از فرهنگ به بررسی رفتار سیاسی پنج کشور اروپایی پرداختند و به مقایسه فرهنگ سیاسی کشورهای انگلستان، امریکا، آلمان، ایتالیا و مکزیک دست زدند.

گیرتز بالهام از ماکس وبر فرهنگ را عبارت از مجموعه‌ای از معانی می‌داند که اعضای یک گروه در تعامل با یکدیگر پذیرفته و مورد استفاده قرار می‌دهند. برخلاف تعریف نخست فرهنگ فاقد معنای ارزشی است و برخاسته از روابط متقابل بازیگران اجتماعی می‌باشد. از دیگر سوی فرهنگ ابزاری است که رفتار را معنا می‌بخشد. از این دیدگاه افراد برای رفتار خود معانی خاصی را می‌آفرینند و در جریان تعامل اجتماعی مجموعه‌ای از معانی شکل می‌گیرد. این معانی پس از شکل‌گیری، اجتماع و رفتار انسان را سامان می‌بخشند و بدان جهت خاصی می‌دهند.

این تحلیل به محقق این امکان را می‌دهد که در مطالعات خود عنصر زمان و مکان را در نظر گیرد چراکه برای فهم معانی رفتار عوامل اجتماعی در جوامع مختلف، چاره‌ای جز شناخت ظرف زمانی و مکانی تولید رفتارها نیست. نتیجه مهم این رویکرد این است که به محقق اجازه می‌دهد به جای یک سونگری به بررسی اختلاف و مختصات توسعه و نوگرایی در جوامع مختلف بپردازد و از نوآوریهای ویژه تمدنها و جوامع مختلف غافل نشود. در این خصوص توجه ویژه به مذهب و آیین مذهبی که نظامی منسجم از معانی را برای فهم رفتارها عرضه می‌نماید اهمیت بسزایی می‌یابد. علاوه بر مذهب توجه به تاریخ و حوادث تاریخی برای فهم معانی رفتارها در تحلیلهای فرهنگی جایگاه خاصی می‌یابد.

مشکل مهم تعیین حدود و ثغور و مرزهای یک فرهنگ می‌باشد؛ بدین صورت که مجموعه‌ای از معانی همگون که یک فرهنگ را تشکیل می‌دهند از کدام نقطه جغرافیایی آغاز می‌شوند. آیا دولت - ملت‌ها محدوده یک فرهنگ را تشکیل می‌دهند؟ آیا اساساً می‌توان برای یک فرهنگ، محدوده‌ای جغرافیایی در نظر گرفت؟ با توجه به تأکید فراوان این رویکرد به معانی رفتارها محقق ناچار است خرده فرهنگهای مختلف را در تحلیلهای خود دخالت دهد و شاید شناخت فرهنگ مناطق و محله‌ها نیز ضرورت بیابد.

برتراند بدیع (۱۱) معتقد است برای این‌که بتوان فرهنگ خاصی را به جماعتی متناسب دانست لازم است افراد آن جماعت روابط بینابین مستقل و متراکمی با یکدیگر داشته باشند. این روابط لازم است از یک سوی متراکم باشد تا بتواند تولید معانی کند و از سوی دیگر مستقل باشد تا بتواند از دیگر فرهنگها متمایز شود. بنابراین در یک جامعه خاص، فرهنگ ملی که از این دو ویژگی برخوردار است جای فرهنگهای منطقه‌ای و محلی را می‌گیرد. بنابراین محدوده فرهنگ بستگی به موضوع مورد مطالعه دارد. برای مثال اگر فرآیند قدرت در یک منطقه مورد مطالعه باشد فرهنگ خاص همان منطقه مبنای تحلیل خواهد بود. در صورتی که روند قدرت در یک کشور موضوع مطالعه باشد، فرهنگ ملی ابزار اصلی تحقیق را تشکیل می‌دهد. اگر سیر قدرت در غرب یا در اسلام موضوع بحث باشد، لازم است مهم‌ترین شاخصهای فرهنگی اسلام و غرب را مبنای تحلیل قرار داد. حاصل آن‌که فرهنگ وجودی حقیقی دارد و نظامی از معانی را در یک محدوده خاص در بر می‌گیرد.

فرهنگ‌گرایان بر این عقیده هستند نظام معانی که از آن به فرهنگ تعبیر می‌شود، اگرچه زاینده رفتار عوامل اجتماعی است ولی به محض شکل‌گیری وجودی مستقل خواهد یافت. در پاسخ به این پرسش که رابطه میان فرهنگ و نوگرایی چیست، فرهنگ‌گرایان بیان می‌دارند که فرهنگ در برابر تجدد ایستادگی می‌کند ولی به تدریج و به علت تحول‌پذیری خود را با تغییرات سازگار می‌کند. افراد که خود، سازنده معانی هستند می‌توانند بر آن بیافزایند و یا آنها را بازسازی کنند. نکته مهم این است که افراد می‌توانند متقاضی یک نظام معانی جدید باشند و با دست‌یازیدن به آنها به رویارویی با فرهنگ مسلط پردازند. این امر در صورتی امکان‌پذیر است که عوامل اجتماعی نتوانند در فرآیند اجتماعی شدن، فرهنگ مسلط را بپذیرند و متقاضی فرهنگ‌های دیگری باشند. پس فرهنگ، قابل تولید، بازسازی و تقاضاست. بدین ترتیب تحلیل فرهنگی به تحلیلهای تاریخی پیوند می‌خورد و توجه به تاریخ ضرورت می‌یابد.

تحلیل فرهنگی نه تنها توصیفی بلکه تحلیلی نیز می‌باشد. چرا که از این منظر باید معانی دقیق مفاهیم رادر جوامع مختلف دریافت و این امر می‌تواند زمینه را برای تحلیلی مطابق با واقع فراهم سازد. برای مثال با روشن شدن معنای واقعی مفاهیمی نظیر دولت و ملت در یک جامعه می‌توان به انتظارات مردم از آن پی برد و از این راه می‌توان تعارضات و ستیزه‌های موجود در این جوامع را به خوبی توضیح داد. سودمندی این روش این است که به محققان اجازه می‌دهد با یافتن معانی مخصوص هر مفهوم در جوامع مختلف، ویژگیهای تجربه‌های نوگرایی این جوامع را دریابند و فهم بهتری نسبت به واقعیتهای مختلف پیدا کنند. این روش امکان مقایسه را به خوبی فراهم می‌کند و علاوه بر شباهتها، اختلافات را نمایان می‌سازد. از این دیدگاه، تنوع راه توسعه و تکامل، امری طبیعی است و نوگرایی در جوامعی که دارای فرهنگ‌های مختلف می‌باشند به شیوه‌های گوناگون صورت می‌پذیرد و نمی‌توان دستاوردهای یک تمدن را بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های فرهنگی جهان شمول پنداشت.

۲- نادیده انگاشتن رویدادهای تاریخی

یکی از دشواریهای عمده پارادایم توسعه‌گرا نادیده گرفتن نقش رویدادهای تاریخی است. دست‌یازیدن به مکتب رفتارگرایی چونان یک روش و اعتقاد به عدم استقلال تاریخ از جمله عواملی هستند که نقش متغیرهای تاریخی را در این مطالعات بسیار کم‌رنگ‌تر ساخته است. از دیگر سوی بی‌توجهی به تاریخ، سطحی‌نگری بیش از حد این گونه تحلیلها را در پی آورده است. در این میان در تحلیلهای رفتارگرایان آنچه که اصالت دارد نقشها و رفتار سیاستمداران و عوامل اجتماعی می‌باشد.

امروزه به‌ویژه جامعه‌شناسی انتخابات محدودیت رویکرد رفتارگرایان را بیش از پیش نمایانده است. تحقیقات مختلفی که در تبیین رفتار رأی‌دهندگان صورت گرفته است غالباً بر تأثیر متغیرهای مختلف اجتماعی و فرهنگی و حتی تاریخی بر شکل‌دهی به گرایشهای سیاسی رأی‌دهندگان تأکید دارد. رفتار رأی‌دهندگان از نظر شماری از پژوهشگران این رشته تابعی از موقعیتهای شغلی، سطح تحصیلات، جنسیت و امثال آن می‌باشد. لازار اسفلد (۱۲) پس از مطالعه انتخابات ریاست جمهوری به این نتیجه می‌رسد که تبلیغات انتخاباتی اثر چندانی بر رأی‌دهندگان ندارد و افراد پیشاپیش تصمیم خود را گرفته‌اند. او پس از بررسیهای خود نتیجه می‌گیرد که افراد از نظر سیاسی آن گونه می‌اندیشند که از نظر اجتماعی در آن به‌سر می‌برند. بنابراین عامل تعیین‌کننده رفتار سیاسی رأی‌دهندگان متغیرهای فرهنگی و اجتماعی می‌باشد و در تحلیلها نمی‌توان این عناصر مهم رانادیده گرفت. سیگ فراید (۱۳) پا را فراتر می‌گذارد و با مطالعه براینده انتخابات در مناطق مختلف فرانسه به این نتیجه می‌رسد که بافت جمعیتی و شرایط جغرافیایی تأثیر بسزایی بر رفتار رأی‌دهندگان داشته و می‌تواند توضیح دهنده آرای یک منطقه جغرافیایی

خاص باشد. پل بوآ^۱ ضمن پذیرش این نظریه با مطالعه میدانی خود بر جغرافیا تأثیر رویدادهای تاریخی را بر آرای رأی‌دهندگان نشان داد. بوآ در مطالعه دو منطقه مجاور هم، نشان داد که به دلایل تاریخی این دو منطقه از دیرباز در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند و این اختلافات تاریخی برای سالیان متمادی در آرای رأی‌دهندگان این دو منطقه مجاور بازتاب یافته است و به طور سنتی یک منطقه به جناح راست و منطقه دیگر به جناح چپ رأی می‌دهد. طرفداران مکتب میشیگان با مطالعه رفتار رأی‌دهندگان امریکایی نقش احساسات و عواطف را بر گرایش سیاسی افراد به بررسی کشیده و به این نتیجه رسیدند که آرای رأی‌دهندگان تابع علقه‌ها و بستگیهای حزبی آنان می‌باشد که از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد.

۱. Paul Bois.

خلاصه آن که برخلاف پندار رفتارگرایان نمی‌توان الگوهایی جهان‌شمول و فرافرهنگی برای تحلیل آرای رأی‌دهندگان به دست داد و عنصر زمان و مکان و تاریخ و حتی جغرافیا را در شکل دهی افکار عمومی نادیده گرفت. مارکسیستها نیز خواسته و یا ناخواسته در چنین دامی گرفتار شدند و در تحلیلهای خود از نقش فرهنگ و تاریخ در شکل دهی نظامهای سیاسی غافل گشتند. از دیدگاه مارکسیستها، تاریخ بشر از مسیر یگانه‌ای عبور می‌کند و همه جوامع در نهایت به سرمنزله رهنمون خواهند شد. نظام اقتصادی از دیدگاه مارکسیستها نظام سیاسی خاصی را به همراه خواهد داشت و پیکارهای طبقاتی که تنها عامل تعیین‌کننده نوع رقابتهای سیاسی در یک جامعه می‌باشند در نهایت دولتی بی‌طبقه را برای بشریت به ارمغان خواهند آورد.

با توجه به مشکلات نظریات پیشین، بار دیگر توجه به تاریخ و جامعه مطمح‌نظر محققان گردید و رویکرد جدیدی برای مطالعه و بررسی مفاهیم حاصل از نوگرایی در جوامع مختلف شکل گرفت که از آن به جامعه‌شناسی تاریخی یاد می‌شود. در این رویکرد تلاش بر این است که پدیده‌ها در بستر تاریخی و اجتماعی آن بررسی شوند. از این منظر مفاهیم سیاسی غرب زائیده برخی رویدادهای مهم تاریخی جوامع غربی است و کشورهایی که چنین رویدادهایی را به خود ندیده‌اند راه دیگری را درپیش خواهند گرفت و نمی‌توان این نهادها و مفاهیم را به این جوامع تحمیل کرد. توجه به ساختارهای اجتماعی موجب می‌شود که مفاهیم و نوآوریهای مربوط به هر تمدن در ظرف مکانی و زمانی خود تحلیل و ارزیابی گردد و از تعمیم عجولانه دستاوردهای یک تمدن به دیگر تمدنها جلوگیری شود.

جامعه‌شناسی تاریخی درحقیقت واکنشی است در برابر توسعه‌گرایان و مارکسیستها؛ این مکتب دردهه هفتاد به وسیله متفکرانی چون بارینگ تون مور (۱۴) پی‌ریزی شد و مطالعات پیری آندرسن و ایمانوئل والراشتاین (۱۵) میخائیل هچ‌تر (۱۶) و تدا اسکوک‌پل، نخستین بیانهای نظری این مکتب را تشکیل می‌دهند. استین روکان، شارل تیلی و ساموئل آیزن‌اشتات،^۱ و راین هارد بندیکس از دیگر محققان بنامی هستند که از تاریخ و جامعه‌شناسی برای مطالعه جوامع و نظامهای سیاسی استفاده کرده‌اند.

1. Samuel Isenstadt

محققان یاد شده بیشتر کوشیده‌اند تا ضمن بازسازی تاریخ غرب، دولت‌سازی و مدرنیسم سیاسی را در این جوامع مورد مطالعه و بازنگری قرار دهند تا بتوانند مفاهیم سیاسی حاصل از این فرآیند را در بستر زمان و مکان و خاستگاه اصلی آن کالبد شکافی نمایند. هدف اصلی از این مطالعات نشان دادن این واقعیت است که بسیاری از مفاهیم سیاسی در غرب را نمی‌توان دارای ارزشهای جهان شمول دانست و آنها را به کلیه جوامع بشری که تاریخی دیگر دارند و از ساختارهای اجتماعی متفاوتی برخوردارند تعمیم داد. (۱۷)

بدین ترتیب به جای تعمیم الگوهای توسعه غربی محققان کوشیدند نقش رویدادهای تاریخی را در نوآوریهای سیاسی و در جوامع گوناگون بررسی کنند. بارینگتن مور (۱۸) با مطالعه شرایط اجتماعی و تاریخی شکل‌گیری نظامهای دموکراتیک، کوشید نقش حوادث تاریخی را در این خصوص نشان دهد. پیری آندرسن (۱۹) از دیگر محققان بنامی است که با چنین رویکردی تولد دولتهای اقتدارگرا را به پژوهش می‌کشد و شارل تیلی (۲۰) با همین نگرش شیوه پدید آمدن دولت-ملتها را موضوع مطالعات خود قرار می‌دهد. از جمله نویسندگان مشهور این رویکرد بن دیکس (۲۱) می‌باشد که در مطالعات خود با بررسی نحوه شکل‌گیری دولت - ملتها و به این نتیجه می‌رسد که مفاهیم حاصل از نوگرایی سیاسی در غرب زاینده فرهنگ و تمدن غربی می‌باشند و به ناحق مفاهیمی نظیر دولت، حزب، جامعه مدنی مانند آن، جهان شمول و قابل تعمیم به کلیه جوامع تصور شده‌اند.

پ - توسعه "ها" به جای توسعه و دموکراسی "ها" به جای دموکراسی

باترتیبی که آمد توجه به فرهنگ و تاریخ به‌منزله ابزار تحلیل، ضرورتی دوباره می‌یابد و شماری از محققان را به ویژه در سیاست تطبیقی به این نتیجه می‌رساند که در مبحث توسعه وظیفه اصلی و نخست محقق تبیین و توضیح تفاوتها و دلایل تاریخی و فرهنگی آن می‌باشد. بدین ترتیب سطحی‌نگری و یکسویه‌نگری توسعه‌گرایان جای خود را به مطالعات عمیقی می‌دهد که در بررسیها خود، متغیرهای مختلف را در نظر می‌گیرند. از این منظر استفاده از متغیرهای اجتماعی و فرهنگی و تاریخی برای تبیین واقعیتهای جوامع مختلف ضرورتی اجتناب‌ناپذیر دارد.

این گونه مطالعات همان‌گونه که روبرت نیسبت (۲۲) می‌نویسد فردیت را در مقابل شمولیت قرار می‌دهند و به جای استفاده از مفاهیم مطلق و جهان شمول، با مفاهیم موردی و برخاسته از واقعیتهای مختلف سروکار دارند.

بنابراین در عرصه سیاست و به‌ویژه در مبحث توسعه در به‌کارگیری واژه‌ها و مفاهیم غربی می‌باید نهایت دقت و احتیاط را به عمل آورد و برای فهم دقیق واقعیت جوامع مختلف، با مطالعه دقیق و جامعه‌شناسانه معنای حقیقی هر یک از این مفاهیم را دریافت. نه تنها جهان شمول پنداشتن مفاهیم برخاسته از غرب می‌تواند مشکل‌آفرین باشد، بلکه استفاده از الگوهای نظری که برای تبیین واقعیتهای تمدن طراحی می‌شود، نمی‌تواند الزاما واقعیتهای سیاسی و اجتماعی رادر دیگر جوامع توضیح دهد. برای نمونه به منظور توضیح رفتار رأی‌دهندگان در غرب غالبا از نظریه‌های اقتصاد - محور استفاده می‌شود. براین اساس آنچه که رأی افراد را توضیح می‌دهد محاسبات عقلانی و اقتصادی افراد می‌باشد. از این دیدگاه گرایش سیاسی افراد را منافع اقتصادی آنها تأمین می‌کند. انسانهای خردگرا و محاسبه‌گر با مطالعه برنامه‌های احزاب و نامزدها، حزب و یا نامزدی را برمی‌گزینند که بیشترین منافع آنان را تأمین سازد. این نظریه می‌تواند بخشی از واقعیتهای جوامع غربی را به خوبی توضیح دهد.

طبیعتا این الگوی نظری و مطالعاتی در کشورهایی که عقیده وایدئولوژی در درجه نخست اهمیت قرار دارد و مهمترین دل‌مشغولی احزاب و جناحهای سیاسی را تشکیل می‌دهد، از تبیین رفتار رأی‌دهندگان ناتوان می‌باشد و از این‌رو استفاده از این الگو بدون توجه به خاستگاه آن فریبنده خواهد بود.

محدودیت‌های نظریه مارکس از دیگر مثالهایی است که می‌توان به‌منزله شاهدی بر نارسایی برخی الگوهای غربی در تبیین واقعیتهای دیگر جوامع بیان کرد. نظریه مارکس بر این پیش‌فرض استوار است که اقتصاد در همه جوامع یکسان ظاهر می‌شود و علاوه بر آن ارتباطش با دیگر پدیده‌ها نیز یکسان است. با چنین پیش‌فرضی مارکس نظریه جهان‌شمول خود را مبنی بر زیربنا بودن اقتصاد مطرح می‌کند و ساخت نظام سیاسی و اجتماعی و حتی فرهنگی را بازتابی از آن برمی‌شمارد. این درحالی است که پیش‌فرضهای مارکس از دیدگاه بسیاری خدشه‌پذیر است و این نظریه اگر تا حدی با واقعیتهای جوامع اروپایی سازگار باشد درخصوص بسیاری از جوامع غیرغربی صادق نیست.

بر این نظریه به‌ویژه مردم‌شناسان اعتراض جدی وارد ساخته‌اند. مردم‌شناسی بیش از هر چیزی بر تنوع فرهنگها و خصوصیات قومی و تاریخی ملل مختلف تأکید می‌کند. در این میان پژوهشگرانی چون کارل پولانی و لویی دومون^۱ نشان دادند که اقتصاد تنها در جوامع غربی به‌منزله یک متغیر مستقل ظاهر می‌شود؛ باوجود این برتراند بدیع در کتاب سیاست تطبیقی خود ضمن تأیید نارسایی نظریه مارکس معتقد است، اشتباه بزرگ این گونه نظریات این است که معتقدند بازیگران اجتماعی در اقصی نقاط عالم راهبردهای یکسانی را اتخاذ می‌کنند و در نتیجه در اندونزی، اروپا و عربستان سعودی، کسانی که دارای حرفه یکسانی هستند به یک شکل تصمیم می‌گیرند. (۲۳)

حاصل آن‌که عوامل یکسان در شرایط فرهنگی و اجتماعی مختلف به گونه‌های مختلف ظاهر می‌شوند و نحوه تأثیر آنها از قواعد یکسانی پیروی نمی‌کند.

به جای جهان شمول دانستن الگوهای توسعه غربی و تلاش در جهت تحمیل آن به دیگر جوامع باید کوشید توسعه‌های مختلف را از یکدیگر بازشناخت. چرا که به جای توسعه باید از توسعه‌ها و به جای دموکراسی می‌باید از دموکراسی‌ها سخن گفت.

۱. Karl Polani, Louis Dumont.

یادداشتها

- ۱- Dahl, R., Polyarchy, New Haven, Yale University Press, ۱۹۷۱, pp. ۲۰۳.
- ۲- Hibbs, D., Mass Political Violence; a Cross National Causal Analysis, New York, J Wileyand Sons, ۱۹۶۸.
- ۳- Detsch, K., The Nerves of Government.: Model of a Polittical Comm unication And Control,NewYork, The Free Press, ۱۹۶۳.
- ۴- Lerner, D., The Passage of Traditional Society: Modernizing the Middle East, Glencoe, TheFree Press, ۱۹۵۸, pp ۴۶-۵۰.
- ۵- Almond, G., Powell, B., Comparative Politics, Boston, Little Brown and Co., ۱۹۶۶, pp ۲۳-۲۸.
- ۶- Pye L. W., Aspects of Political Development, Boston, Little Brown, ۱۹۶۶.
- ۷- Geertz, C., The Interpretation of Culture, New York, Basic Books, ۱۹۷۳.
- ۸- Yves Schemeil, La Science politique, Paris, CURSUS, ۱۹۹۴, p. ۴۲.
- ۹- Badie, B., Politiaue Comparee, Paris, Puf, ۱۹۹۰, p. ۴۶.
- ۱۰- Almond G., Verba S., The Civic Culture, Boston, Little Brown and Co., ۱۹۶۵.
- ۱۱- Badie, B., Polititque Comparee, Paris, PUF, ۱۹۹۰, chap. ۱.
- ۱۲- Lazarsfeld, P., Berelson, B., Gaudet, H, The Peoples Choice, Columbia University Press, ۱۹۹۴, p. ۲۷.

۱۳- Sigfried, A., Tableau politique de La France de l'Quest, Paris, Armand Colin, ۱۹۱۳.

۱۴- Moor, B., The Origins of English Individualism, Cambridge, Cambridge University Press, ۱۹۷۹.

۱۵- Wallerstein, I., Le systeme du monde, du Xxe a nos jours, Paris, Flammarion, ۱۹۷۴.

۱۶- Hechter, M., Brustein, W., "Regional Modes of Production And Patterns of State Formation in Western Europe", American Journal of Sociology, Mars ۱۹۸۰.

۱۷- در این خصوص نگاه کنید به:

Badie, B., "L'analyse des partis politiques en monde musulman, La crise des paradigmes universels", in: Meny (dir.), Ideologies, partis politiques et groupes sociaux, Paris, Press de la Fondation Nationale des Sciences Politiques, ۱۹۸۹, pp. ۲۷۱-

۲۸۶. Badie, B., L'Etat importe: l'occidentalisation de l'ordre Politique, Paris, ۱۹۹۲, ۳۳۴ Pages.

۱۸- Moore, B., Les Origines Sociales de la Dictature et de la Democratie, Paris, F. Maspero, ۱۹۶۹.

۱۹- Anderson, P., L'Etat Absolutiste, Paris, F. Maspero, ۱۹۷۸.

۲۰- Tilly, C., The Formation of National States in Western Europe, Princeton, Princeton University Press ۱۹۷۵.

۲۱- Bendix, R., King or People: Power And The Mandate to Rule, Berkeley, University of California Press, ۱۹۷۸.

۲۲- Nisbet, R., Social Change And History: Aspect of Western Theory of Development, New York, Oxford University Press, p. ۳۶۳.

۲۳- Badie, B., Le developpement politique, Paris, Economica, ۱۹۹۴, Chap. ۱.

